

## بررسی تطبیقی ابعاد شخصیت ذوالنون در سه تذکره (طبقات الصوفیه، تذکره الاولیا و نفحات الانس)<sup>۱</sup>

حکیمه دانشور<sup>۲</sup>

محمد تقوی<sup>۳</sup>

مریم صالحی نیا<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۴/۱۱

تاریخ تصویب: ۹۶/۰۸/۲۹

### چکیده

طبقات الصوفیه انصاری، تذکره الاولیای عطار و نفحات الانس جامی، از آثار مهم و مدون تاریخ تصوف هستند که در شرح حال و رفتار مشایخ این آثار، هدف، محتوا و طرز بیان مشترکی دارند. علاوه بر این، در هر سه آن‌ها تحت تأثیر افکار و عقاید و اوضاع روزگار مؤلفانشان، به بخش‌هایی

<sup>۱</sup> شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2017.16215.1373

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد و مربی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، مشهد، ایران.

ha.daneshvar@te.cfu.ac.ir

<sup>۳</sup> دانشیار، گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده

مسئول). motaghavi@ferdowsi.um.ac.ir

<sup>۴</sup> استادیار، گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

m.salehinia@ferdowsi.um.ac.ir

خاص از احوال و رفتار و اوصاف مشایخ توجه شده که از منظرهای مختلف قابل بررسی است. ذوالنون مصری یکی از برجسته‌ترین مشایخ صوفیه است که در این پژوهش، با بررسی تطبیقی گزارش تاریخی، وصفی و روایی شخصیت او در این سه اثر درمی‌یابیم که وجه اشتراک هر سه اثر، شناساندن استعلایی شخصیت ذوالنون در جهت تعلیم مبانی تصوف است، اما انصاری در عصر تعصب و مواجهه با درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای آن زمان و در مسیر تکوین مبانی تصوف، ذوالنون را عارفی متشرع و مذهبی می‌داند. عطار با استفاده فراوان از کرامات و بهره‌گیری ماهرانه از عناصر داستان، با نگاه انتقادی به روزگار پراز فسادش او را عارفی مبارز و مردمی می‌شناسد. در نتیجه تصویر ذوالنون در اثر عطار، با تصویر او در طبقات متفاوت است. جامی نیز سعی می‌کند بدون توجه به اوضاع اجتماعی خود، ذوالنون را صوفی معتدلی معرفی کند که رسالت تعالیمش، هدایت فرد به سوی مبانی اخلاقی است، عارفی معتدل و اخلاق‌مدار.

### واژه‌های کلیدی: طبقات الصوفیه، تذکره‌الاولیا، نفحات الانس،

ذوالنون، شخصیت، روایت.

### مقدمه

بخشی از متون صوفیانه، آثاری هستند که به شرح احوال، افکار و رفتار صوفیان بزرگ پرداخته‌اند. شرح حال‌نویسی که از قرن دوم با گردآوری افعال و اقوال پیامبر (ص) و صحابه آغاز شد و در قرن پنجم با گسترش گفتمان عرفانی رونق گرفت (مدرسی و دیگران، ۱۳۹۲: ۷۵)، در قرن هفتم تداوم بیشتری یافت. در قرون بعد نیز این نوع آثار از طریق برجسته نشان‌دادن جایگاه و مقام معنوی مشایخ، سهمی بسزا در تقویت گفتمان صوفیانه داشت. «نویسندگان حکایت‌های عرفانی، برای ملموس کردن آن فضا و ایجاد ارتباط و نزدیکی با شخصیت‌ها، آن‌ها را داستان‌گونه کرده‌اند» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۳۵) و از این طریق بر جاذبه آثار خود افزوده‌اند. حکایت‌های پراکنده مشایخ صوفیه که در رساله

قشیری، شرح التعرف، کشف المحجوب و اللمع فی التصوف نقل شده‌اند، به صورت مدون‌تر و کامل‌تر در تذکرة الاولیا و طبقات الصوفیه و نفحات الانس گردآوری شده‌اند. تذکره‌های عرفانی به‌عنوان بخش تاریخی میراث تصوف، ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی، اعتقادی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی زمانه خود را بازتاب می‌دهند، از این رو طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (قرن پنجم)، تذکرة الاولیای عطار نیشابوری (قرن ششم) و نفحات الانس جامی (قرن نهم) در شمار اسناد تاریخ اجتماعی و از منابع تاریخ تصوف ایران هستند که بررسی گزارش‌های آن‌ها از شخصیت‌های مشایخ می‌تواند تغییرات اجتماعی در رویکردهای صوفیانه را نشان دهد. در این مقاله با نگاهی به شخصیت ذوالنون، با توجه به کم و کیف گزارش و روایت هر نویسنده از اوصاف و احوال این صوفی نامدار به شباهت‌ها و تفاوت‌های تصویرپردازی او در این سه اثر و دلایل آن‌ها می‌پردازیم و تغییر رویکردهای احتمالی در جریان تصوف را نشان می‌دهیم.

### پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، کتاب‌ها و مقالات فراوانی به تحلیل و بررسی این حکایات پرداخته‌اند، از آن جمله‌اند:

- مقاله «بررسی مقایسه‌ای گونه‌های مختلف پرداخت یک حکایت در متون مشهور صوفیانه فارسی تا ابتدای قرن هفتم هجری قمری» (نحوی و دیگران، ۱۳۸۹)؛ در این مقاله، به بررسی مقایسه‌ای چند روایت از یک ماجرا از دیدگاه عناصر داستان و تفاوت پرداخت آن پرداخته می‌شود و آن، حکایت نجات یافتن ابو حمزه خراسانی از چاه به وسیله شیری هولناک است، که در کشف المحجوب، رساله قشیری، طبقات الصوفیه، هزار حکایت صوفیان و تذکرة الاولیا به پنج صورت متفاوت گزارش شده است و تغییر روایت اصلی بر اساس نوع استفاده مؤلفان از این عناصر مطالعه شده است.
- مقاله «تحلیل شخصیت بایزید در مقالات شمس» (مجتبی، ۱۳۹۲)؛ نویسنده در این پژوهش، دیدگاه شمس را درباره بایزید بسطامی مطرح و تحلیل کرده و نگاه خرده‌گیر، نکته‌یاب و متفاوت او را با مولوی تبیین ساخته است.

- مقاله «نقد و تحلیل حکایات کرامت‌های مولانا در رسالهٔ سپهسالار» (غلامحسین زاده، ۱۳۸۶)؛ در این تحقیق، چهل حکایت از کرامات مولانا در رسالهٔ سپهسالار نقد و تحلیل شده است. نگارنده معتقد است که روایات کرامات از مقولهٔ داستان است. در نتیجه مانند روایات تاریخی قابل نقد و بررسی نیست و باید آن‌ها را از دیدگاه داستان‌نویسی و اصول نقد ادبی تحلیل کرد.
- مقاله «ویژگی‌های ساختاری و روایتی حکایت‌های مشایخ در مثنوی‌های عطار» (تقوی و قدیریان، ۱۳۸۷)؛ در این پژوهش، به برجسته‌ترین ویژگی ساختار روایی داستان‌های مشایخ در منظومه‌های عطار، یعنی تمثیل و شیوه‌های دخالت عطار در جریان داستان پرداخته شده و مواردی مانند اظهار شگفتی در برابر رفتار و گفتار مشایخ و نسبت‌دادن اوصافی به آنان که حاصل نگاه ارزشی شاعر است و صدور احکام کلی در متن داستان اشاره شده است.
- مقاله «تحلیل شخصیت داستانی ابراهیم ادهم براساس مثنوی مولوی» (غلامحسین زاده، ۱۳۸۶)؛ نویسنده روایت ترک امارت ابراهیم ادهم از مولانا را با سه راوی، عطار، شمس و سلطان‌ولد که از نظر زمانی و فکری به هم نزدیک بودند، با یکدیگر مقایسه کرده است.
- مقاله «ابزارها و عناصر شخصیت‌پردازی در متون عرفانی» (رضوانیان، ۱۳۸۰)؛ نویسنده دو عنصر توصیف و گفت‌وگو را از ابزارهای مؤثر پرداخت شخصیت در متون داستانی عرفانی شمرده و نقش آن‌ها را در پرداخت شخصیت‌های کشف‌المحجوب، اسرارالتوحید و تذکره/الاولیا بررسی و در نهایت به عنوان اصلی‌ترین عناصر ساختاری حکایت‌های عرفانی معرفی کرده است.
- مقاله «شخصیت داستانی و گفتمان فرهنگی» (میرفخرایی، ۱۳۸۴)؛ در این تحقیق، شخصیت‌های داستانی در قالب مشخصه‌های اجتماعی، فیزیکی و اخلاقی معرفی شده‌اند و نویسنده، مجموع توصیفات یک متن را دربارهٔ شخصیت‌های داستانی عامل شکل‌گیری تصویری از آنان در ذهن خواننده دانسته است. به نظر نویسنده، این تصویر به‌مثابهٔ یکی از نمودهای گفتمان فرهنگی در یک روایت به حساب می‌آید.

## روایتگری در معرفی شخصیت مشایخ

راویان روایت‌های صوفیان، خالق زیباترین اشکال روایی در زبان فارسی بودند و حکایت و روایت‌پردازی بهترین اهرم برای تعلیم اندیشه‌های صوفیانه در بستر فرهنگی آن روزگاران بوده است. از سویی این روایات، ابزاری برای شناخت این میراث غنی به‌شمار می‌روند.

از نظر روایت‌شناسان، روایت زمانی شکل می‌گیرد که رخداد واقعه با یک پیرنگ و در ساختار منطقی باشد و با به‌کارگیری عناصر روایی یعنی پیرنگ، صحنه، شخصیت، فضا، راوی و... نقل شود؛ بنابراین هرگونه نقل یا گفت‌وگویی اگر از عناصر روایی بهره‌مند باشد، روایت است.

از آنجا که در شرح حال یا گزارش رفتار و گفتار صوفیان همواره گزارشگران به‌گزینش و افزایش پرداخته‌اند، «نوع نگاه و دخالت راوی در داستان، از نکته‌های مهم به‌ویژه در آثار کلاسیک حکایت دارد. زاویه دیدی که راوی انتخاب می‌کند، در این زمینه تعیین‌کننده است. می‌توان در مورد روایت‌های مشایخ صوفیه، راوی را غالب بر مؤلف دانست؛ چراکه نمی‌گذارد مسیر گزارش خود را دنبال کند و راوی (مؤلف در نقش راوی) مجال برای خواننده نمی‌گذارد که خود به پیام برسد» (تقوی و قدیریان، ۱۳۸۴: ۱۳۱) و بدین ترتیب راوی همه روایت را در جهت القای اندیشه و دیدگاه خود تنظیم می‌کند.

شخصیت، عامل محوری در همه قصه‌هاست «و همه عوامل دیگر، علت وجودی خود را از عامل شخصیت کسب می‌کنند» (براهنی، ۱۳۹۳: ۲۶۴). در این صورت در داستان‌های مشایخ‌محور، همه حوادث، موضوعات و هدف روایت، مربوط به همان شخصیت مشایخ است. شخصیت‌ها معمولاً به دو شیوه به خواننده معرفی می‌شوند: الف) مستقیم و صریح به‌نحوی که راوی جزئیات ظاهری و باطنی آن‌ها را به‌صراحت مطرح می‌کند؛ ب) غیرمستقیم که در آن خواننده از گفتار و کردار آن‌ها به شخصیت و خلق و خوی شخصیت پی می‌برد. با اینکه گفته شده در داستان مشایخ «محوریت شخصیت و کنش قوی او سبب شده است که توصیف از اهمیت چندانی برخوردار نباشد» (رضوانیان، ۱۳۸۰: ۴). با این حال، توصیف وقتی در جهت ترسیم چهره شخصیت مشایخ به‌کار رفته، توانسته است او را چنانکه راوی در نظر دارد، به خواننده معرفی کند. وقتی شخصیت به شیوه غیرمستقیم

معرفی می‌شود، «کنش، گفتار، نام، محیط، وضعیت ظاهری» تا حد زیادی خواننده را به ابعاد مختلف شخصیت او آگاه خواهد ساخت (اخوت، ۱۳۹۲: ۱۴۱). محوریت شخصیت در روایت مشایخ انسجامی ایجاد می‌کند که ذهن خواننده از نقص‌های احتمالی داستان در پیرنگ و برخی دیگر از عناصر داستان منحرف می‌شود. در این حکایات، گاهی در قالب گفت‌وگو و بدون بهره‌گیری از ابزارها و عناصر دیگر شخصیت‌پردازی مثل پیرنگ و توصیف فضا، شخصیتی ماورایی از شیخ ارائه می‌دهد، تا حدی که زبان شخصیت داستان زبانی رمزی می‌شود، مانند داستان بایزید بسطامی: «و گفت: مثل من چون مثل دریاست...» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۷۵).

عنصر گفت‌وگو که طی آن فعل و انفعال افکار و ویژگی‌های روحی و خلقی افراد نشان داده می‌شود (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۴۷۲)، در موارد زیادی «مانند داستان احمد خضرویه و بایزید بسطامی» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۷۳) از مهم‌ترین ابزار شخصیت‌پردازی در داستان‌های عرفانی است و گاهی پیکره‌قصه را تشکیل می‌دهد» (رضوانیان، ۱۳۸۰: ۱۶).

### ذوالنون از منظر آثار تاریخی

یکی از شخصیت‌های ممتاز تاریخ تصوف، ذوالنون است که همواره به دلیل تأثیرگذاری بر تصوف، مورد توجه مورخان و قدمای صوفیه بوده است، اما در آثار تاریخی، نام او را «ثوبان و فرزند ابراهیم اخمیمی مصری، یکی از عابدان و زاهدان مشهور از اهل مصر» دانسته‌اند (ذهبی، بی‌تا، ج ۲: ۱۰۲؛ مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۳۵۱) و گفته‌اند: «اصل او از نوبه، یکی از قریه‌های صعید مصر بوده و او را حکیم، فصیح و زاهد شمرده‌اند» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۹۱) و به او طریقت و مذهب خاص نسبت داده‌اند و از او به‌عنوان کسی که نقش‌ها و نوشته‌های طلسمی داشته یاد کرده‌اند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۳۵۱). ابن‌ندیم نیز می‌گوید: «از صوفیانی بود که در صنعت، دستی داشت و کتاب‌هایی تصنیف کرد و از کتاب‌های اوست: کتاب الرکن الاکبر و کتاب الثقه فی الصنعة» (ابن‌ندیم، ۱۳۴۶: ۶).

سمعانی علت دوری علمای مصر را از وی، مالکی‌بودن او می‌داند و می‌نویسد: «او بر مذهب مالکی بود و برای این بود که علمای مصر او را ترک کردند و حتی به زندقه متهم

کردند» (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۱۹۲). او به جایگاه تاریخی ذوالنون در مصر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ابوسعید بن یونس در کتاب تاریخ مصر او را یاد کرده است» (همان، ج ۳: ۴۴۳). نوشته‌اند: «او کتاب موطأ مالک ابن انس (متوفی ۱۷۹) را روایت کرده است» (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۲۴۸). سماعانی به صوفی بودن او هم اشاراتی دارد: «او اول کسی بود که در شهرش راجع به حالات و مقامات اهل ولایت (عرفا) سخن گفت» (همان، ج ۱۳: ۱۹۲).

روایت حضور ذوالنون در دربار متوکل و بازخواست خلیفه از او با روایت‌های متفاوت در منابع آورده شده است. خطیب بغدادی به نقل از یوسف بن الحسین می‌نویسد: «که من با ذوالنون در مجلس متوکل حضور پیدا کردم و متوکل به او مشتاق بود و برتری می‌داد او را بر عابدان و زاهدان» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۹۳). سماعانی می‌گوید: متوکل عباسی او را برای پاسخگویی و رفع اتهام از زندقه‌بودنش به دربار می‌برد و او سربلند از این پاسخگویی، متوکل را شیفته خود می‌سازد (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۴۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۲۴۸) «تاریخ وفات او را با اختلاف، بین ۲۴۵ و ۲۴۸ هـ. ق ذکر کرده‌اند» (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۱۰۲؛ سماعانی، ۱۳۸۲ هـ. ق، ج ۳: ۴۴۳؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۳۹۳).

### ذوالنون در آثار متصوفه

هدف متصوفه از نگارش شرح احوال، مستندسازی و تاریخ‌نگاری نبوده است و در حد معرفی اجمالی آن هم از روی منابع تاریخی به این موضوع پرداخته‌اند. هجویری درباره ذوالنون آورده است: «ابوالفیض ذوالنون بن ابراهیم المصری (رض) نوبی بچه بود نام او ثوبان» (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۵) و سلمی نوشته: «در اخمیم مصر و کنیه او ابوالفیض و لقبش ذوالنون و به او الفیض بن ابراهیم گفته می‌شد. مولی القریش بود و پدرش ابراهیم نویبا (سلمی، ۱۴۲۴: ۲۷). قشیری او را در علم و ورع و ادب یگانه می‌داند (القشیری، ۱۳۷۴: ۲۶) و به هم‌نشینی ذوالنون با فقیهان اشاره می‌کند: «شیخ سنت و قاهر اهل بدعت ابو عبدالله احمد بن حنبل (رض)، مخصوص بود به ورع و تقوی و حافظ حدیث پیغمبر بود. صحبت مشایخ بزرگ دریافته بود چون ذوالنون مصری و بشر حافی و سری سقطی و معروف

کرخی... از اخیار قوم و بزرگان و عیاران این طریقت بود. راه بلا سپردی و طریق ملامت رفتی و اهل مصر به جمله اندر شأن وی متحیر و به روزگارش منکر بودند و تا وقت مرگ از اهل مصر کس جمال حال وی را نشناخت» (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۵) و سهل بن عبدالله التستری و یوسف بن الحسین الرازی از شاگردان ذوالنون بودند (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۱۶). روایت احضار ذوالنون به دربار متوکل (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۷؛ ابونعیم، بی تا، ج ۹: ۲۳۷) نیز با اختلافاتی در این آثار آورده شده است. تاریخ وفات او را از سال ۲۴۵ تا سال ۲۴۸ ذکر کرده‌اند (ابونعیم، بی تا، ج ۹: ۳۳۸؛ سلمی، ۱۴۲۴: ۲۷).

با استناد به آنچه گفته شد، در آثار تاریخی، ذوالنون را بیشتر فصیح و زاهدی مالکی- مذهب و دارای آثار طلسمی و تألیفاتی در زمینه علم کیمیاگری می‌شناسند و در آثار متصوفه او صوفی بزرگ، دانای به اسم اعظم و صاحب کرامات فراوان است تا آنجا که «اگر از بزرگان صوفیه ده تن را به مثابه برجسته‌ترین‌ها برگزینیم، یقیناً ذوالنون یکی از آنهاست» (گلرنگ رهبر، ۱۳۹۴: ۱۴۱). به غیر از همگونی برخی اطلاعات تاریخی مانند نام، لقب، زمان تولد و مرگ ذوالنون، در این منابع تقریباً روایت موافق اکثر آثار مزبور، «رویداد احضار ذوالنون به دربار متوکل» است که با اشکال متفاوت آن را بیان کرده‌اند و این خود اهمیت این رویداد را نشان می‌دهد.

### اطلاعات تاریخی ذوالنون به روایت انصاری، عطار و جامی

از میان تذکره‌های صوفیانه، سه اثر طبقات الصوفیه، تذکره الاولیا و نفحات الانس از اسناد برجسته تاریخ اجتماعی و از منابع مدون تاریخ تصوف ایران در سه قرن متوالی پنجم، ششم و نهم است که با نگاهی متفاوت، شخصیت ذوالنون را به تصویر کشیده‌اند.

**روایت انصاری:** انصاری از ذوالنون اطلاعات تاریخی بیشتری ارائه می‌کند و می‌گوید: «نام وی ثوبان بن ابراهیم است، کنیت وی ابوالفیض و ذوالنون لقب اوست. پدر وی مولی قریش بوده، نوبی و ذوالنون به مصر بوده به احمیم مصر. شاگرد مالک انس بوده و مذهب وی داشته و موطاً از وی سماع داشت و فقه خوانده بود و پیر وی اسرافیل بود... نیز گفتند: نام وی فیض بن ابراهیم، الاخمیمی مولی القریش و گفتند نام وی ذوالنون بن احمد و گفتند



کنیت وی ابوالفیاض بود و نام الفیض و پیشینه قول درست تر است» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱). او در ادامه به معرفی دقیق خانواده او می‌پردازد: «و وی را برادران بوده، یکی اسرافیل و دیگر الیسع و نیز گفتند که ذوالکفل. ارنه خود سه بودند و گفتند چهار بودند: ذوالنون و ذوالکفل و عبدخالق و عبدالباری و ذوالکفل اخو ذوالنون، روی عنه حکایات فی المعاملات و غیرها، یقال اسمہ میمون و ذوالکفل لقب له» (همان) که سال وفات او سال ۲۴۵ یا ۲۴۷ است.

**روایت عطار:** عطار هیچ‌گونه اطلاعات تاریخی از ذوالنون ارائه نمی‌دهد.

**روایت جامی:** در این بخش، جامی به تقلید از انصاری اما موجزتر و فشرده‌تر به ذکر مشخصاتی از ذوالنون مانند نام، القاب، تاریخ تولد و تاریخ وفات می‌پردازد و می‌گوید: «از طبقه اولی است. نام وی ثوبان بن ابراهیم است. کنیت وی ابوالفیض و ذوالنون لقب اوست و...» (جامی، ۱۳۹۴: ۲۷) و با جمله «و غیر از این نیز گفته‌اند، اما اصح این است» (همان: ۲۷). گویی می‌خواهد شبهات مطرح‌شده در نوشته انصاری را رفع کند. پس از آن اطلاعاتی موجز درباره خانواده، سلسله‌نسب، خویشاوندی، تحصیلات، تعالیم معنوی ذوالنون را مطرح می‌کند.

بنا بر آنچه گفتیم، از بررسی گزارش تاریخی در سه اثر صوفیانه این‌گونه برمی‌آید که انصاری صرفاً می‌کوشد برتری شخصیت مشایخ را با کمک اطلاعات تاریخی نشان دهند و از آن در جهت تحکیم گفتمان تصوف بهره‌گیرند. انصاری در بیشتر موارد، روایات را با تکیه بر سلسله اسناد همراه می‌سازد تا بر تأثیر سخن خود بیفزاید. شیخ الاسلام گفت که این اسناد دراز است لیکن نیکوست (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۲).

گزارش تاریخی انصاری جزئی و نسبتاً کامل و البته گاهی همراه با شک و احتمال از زندگی ذوالنون ارائه می‌دهد.

عطار به زندگی تاریخی مشایخ اهمیت چندانی نمی‌دهد؛ چنانکه در مقدمه تذکرة الاولیا می‌نویسد: «و اساتید نیز بیفکندم و سخن بود که در یک کتاب نقل از شیخی بود، و در کتابی از شیخی دیگر. و اضافات حکایات و حالات مختلف نیز هم بود. آنقدر که توانستم

احتیاط به جای آوردم (عطار، ۱۳۹۳: ۵). او حتی به نام راویان روایات و سخنان اشاره نمی‌کند و به اقوال شفاهی و به ذکر عباراتی مانند «نقل است و گفتند» اکتفا می‌کند. جامی بنا بر ادعای خود، *نفحات الانس* را از *طبقات الصوفیه* بازنویسی می‌کند. او در مقدمه این کتاب بیان می‌کند: «الحق آن کتابی است، لطیف و مجموعه‌ای است شریف، مشتمل بر حقایق معارف صوفیه و دقایق لطایف این طایفه علیّه، اما چون به زبان هروی قدیم که در آن عهد معهود بوده وقوع یافته و به تصحیف و تحریف نویسندگان به جایی رسیده که در بسیاری از مواضع فهم مقصود به سهولت دست نمی‌دهد، و ایضاً مقتصر است بر ذکر بعض متقدمان و از ذکر بعضی دیگر و از ذکر حضرت شیخ الاسلام و معاصران وی و متأخران از وی خالی است، بارها در خاطر این فقیر می‌گشت که به قدر وسع و طاقت در تحریر و تقریر آن کوشش نماید» (جامی، ۱۳۹۲: ۲). جامی با وجود اقتباس از *طبقات*، زندگی ذوالنون را با دیدگاه خود و با اتکا به یقین بیان می‌کند و آنچه را که لازم بداند حذف یا اضافه می‌کند. او در *نفحات* از ذکر نام‌برداران و اطلاعات خانوادگی ذوالنون خودداری می‌کند.

### وصف شخصیت ذوالنون در سه اثر مورد بررسی

**در *طبقات الصوفیه*:** انصاری برای ترسیم شخصیت ذوالنون از شیوه توصیفی مستقیم شامل نسبت‌دادن صفاتی مانند «سید» امام در وقت خود، بیگانه روزگار، سر این طایفه» و قید مانند «از بس پوشیده بود، کسی او را نشناخت» و جمله خبری «لکن او پیشین کس آید که اشارت با عبارت آورد» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱) بهره می‌گیرد.

**در *تذکره الاولیا*:** عطار نیز با بهره‌گیری از مقدمه‌ای مسجع و با شیوه مستقیم توصیف با (صفت، جمله خبری و قید) ذوالنون را معرفی می‌کند.

صفت: «آن پیشوای اهل ملامت، آن برهان مرتبت و تجرید، آن حجت الفقر فخری، ذوالنون مصری -رحمة الله علیه- ... و سالک راه بلا و ملامت» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۱۸) و جمله خبری: «از ملوکان طریقت بود و سالک راه بلا و ملامت. در اسرار و توحید، نظر عظیم

دقیق داشت، و روشی کامل و ریاضات و کرامات وافر» (همان: ۱۱۹) و قید: «بس که خود را پوشیده می‌داشت، کسی واقف حال او نشد» (همان: ۱۱۹).

**در نفحات الانس:** جامی نیز مانند انصاری و عطار از شیوه توصیف مستقیم و با آوردن صفات، قید و جملات خبری برای بیان شخصیت ذوالنون استفاده کرده است. او ویژگی‌های فردی ذوالنون را صریح، ساده، موجز و سنجیده ترسیم می‌کند، مانند: امام وقت و یگانه روزگار و سر این طایفه است و همه را نسبت و اضافت به او است. و پیش از وی مشایخ بودند، ولیکن وی پیشین کسی بود که اشارت با عبارت آورد (جامی، ۱۳۹۴: ۲۸).

بنابراین از توصیفات انصاری درباره شخصیت ذوالنون این‌گونه برمی‌آید که او در بین گزارش تاریخی خود، ویژگی‌هایی را به ذوالنون نسبت می‌دهد که مطابق با سیر اهداف تعلیماتی و درون‌مایه روایات اوست. درواقع او تلویحاً از نوعی براعت استهلال برای روایات ذوالنون استفاده می‌کند.

«در تذکرة الاولیا در بند مسجع آغازین هر باب کوشش شده است تا گونه‌هایی از سخن مسجع و موزون به کار رود که با نام یا لقب یا صفت اصلی عارفی که باب به آن اختصاص دارد، همراهی و برابری کند» (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۴۵). درواقع می‌توان نسبتی میان زبان موزون آغازین و شخصیت عارف دریافت کرد. عطار ذکر ذوالنون را با جملاتی توصیفی و مسجع آغاز می‌کند. این جملات، نوعی فضاسازی برای تبیین اندیشه و اقوال ذوالنون است که با تصویری که از او ارائه می‌دهد، ارتباط دارد.

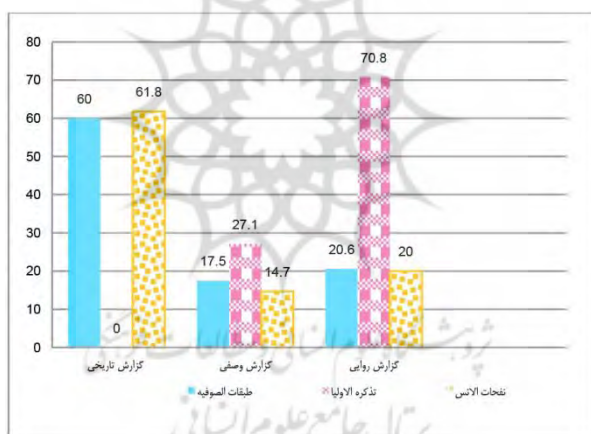
جامی با اقتباس از طبقات‌الصفویه سعی دارد با دقت، از بیان برخی از توصیفات انصاری مانند «او مقبول بر همه زمان‌ها بود» سر باز زند.

**القاب:** یکی از شیوه‌های توصیف مستقیم که شخصیت‌های یک روایت را معرفی می‌کند، القاب یا عناوین است. در داستان‌های مشایخ، هر صوفی دارای یک عنوان عام به نام شیخ، پیر، مراد، مرشد و یک عنوان خاص است. این عناوین و القاب، ویژگی‌های شخصیتی صوفی را ترسیم می‌کند که یا نشانه‌ای از زهد و مقامات او است یا رنگی از سطح دارد یا بازگوکننده شغل و محل زندگی صوفی است. این القاب بیانگر تفاوت دیدگاه راوی است.

در طبقات/الصوفیه لقب محدود است و علت نام گذاری آن، موجز و فشرده بیان شده، مانند «و ذوالنون لقب اوست» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱) و در جایی دیگر می نویسد: ذوالنون سیاح (انصاری، ۱۳۶۳: ۲۲).

عطار از درون مایه روایت «ذوالنون و ماهیان» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۲۱)، لقب ذوالنون را برمیگزیند: «بعد از آنکه در کشتی متهم به دزدی شد، دست به کرامت زد» و مردم چون چنان دیدند، در پایش افتادند و عذر خواستند. از این سبب نام او را ذوالنون نهادند» (همان: ۱۲۰۹).

جامی مقامات را علت لقب ذوالنون بیان می کند: «ذوالنون از آن است که وی را بنیاریند به کرامات، و بنستایند به مقامات، مقام و حال و وقت در دست وی سخره بود و درمانده» (همان: ۲۸).



نمودار ۱. فراوانی شیوه‌های وصف شخصیت ذوالنون در سه اثر

یکی دیگر از شیوه‌های ترسیم شخصیت مشایخ، توصیف غیرمستقیم و در قالب روایت است. روایت خود شامل الف) بیان تجربه عرفانی، ب) ذکر کرامت، ج) بیان تعالیم از طریق کنش پیر، د) گفت‌وگوی مشایخ است که هر سه اثر به‌نوعی در توصیفات خود آن را به کار گرفته‌اند.

انصاری در طبقات/الصوفیه، برای ترسیم شخصیت ذوالنون، هشت روایت شامل روایت تجربه یک عرفانی، دو روایت بیان کنش، سه گفت‌وگو و یک کرامت در زمان حیات و

یک روایت از تشیع «جنازه ذوالنون» که خود دربرگیرنده دو کرامت است، استفاده کرده است. در تذکره، سی و چهار روایت شامل دو تجربه عرفانی، هشت روایت بیان کنش، هفت گفت و گو و شانزده کرامت در زمان حیات و یک روایت از تشیع جنازه ذوالنون آمده که خود دربرگیرنده سه کرامت است.

در *نفحات الانس*، هفت روایت یک تجربه عرفانی، دو کنش، دو گفت و گو و یک کرامت در زمان حیات و یک روایت از تشیع جنازه ذوالنون که خود شامل دو کرامت است، آمده است.

### الف) بیان تجارب عرفانی از زبان ذوالنون

در این روایات، با آفرینش حادثه‌ای ساده، همراه با هیجانات روحی و در قالب گفت و گو، پیامی ملموس و کاربردی ارائه می‌شود.

**در طبقات الصوفیه:** دو روایت از تجربه عرفانی در طبقات روایات «سه سفر ذوالنون» (انصاری، ۱۳۶۳: ۱۲) و «ذوالنون سیاح و جوان» (همان: ۲۲) است. مبنای روایت «سه سفر ذوالنون» سفری تمثیلی و مبنای روایت «ذوالنون سیاح و جوان» پند و اندرزهای عرفانی است و در قالب گفت و گوی بین ذوالنون سیاح و جوان شوریده در کنار رود نیل صورت گرفته است. تأثیر عمیق جواب جوان، ذوالنون را بی‌هوش می‌سازد و زمینه را فراهم می‌آورد تا انصاری در ادامه این روایت، احوال دوران تبعید و غربت روزگار خود را به قلم تصویر درآورد: «غربتی فیک غربة الغربة لا فرح دونکم و لا کربة...» (همان: ۲۳)

**در تذکرة الاولیا:** بیان دو تجربه عرفانی در این باب و از زبان عطار، برگرفته از تجربیات آزموده شده اوست. او این تجربیات را واقعی و باورپذیر نشان می‌دهد تا توانایی پندآموزی داشته باشند: «نقل است که روزی یاران او را گریان یافتند...» (همان: ۱۳۷).

**در نفحات الانس:** در *نفحات* نیز دو روایت «سه سفر ذوالنون» و حکایت «ذوالنون سیاح و جوان» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۱) بر تجربه عرفانی ذوالنون تأکید دارد. جامی در حکایت ذوالنون سیاح و جوان، بدون اشاره به محل این دیدار، عین روایت در طبقات را از زبان هراتی به زبان ساده بازگردانده است.

## ب) بیان تعالیم از طریق کرامت

یکی از راه‌های انتقال مفاهیم عرفانی در روایات منشور صوفیانه، استفاده از عنصر کرامت است. موضوع کرامات و خوارق عادات تا قرن دوم چندان مورد توجه نبود، اما از قرن سوم تا قرن نهم، به تدریج شاهد سیر صعودی در انتساب کرامات به عرفا و صوفیه هستیم که مورد توجه صوفیان و بخصوص مشایخ صوفیه واقع می‌شود؛ به گونه‌ای که کرامت، یکی از موضوعات مهم هر کتاب عرفانی می‌شود. «ترتیب رواج کرامت بیش از اینکه به کسانی که آن کرامات از آنان صادر می‌شود برگردد، به خیل عظیم کرامت‌خواهان و کرامت‌جویان برمی‌گردد؛ زیرا کرامت‌جویی خود سبب توسعه فرهنگ کرامت‌گویی و کرامت‌خواهی می‌شود» (غلامحسین زاده، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

**در طبقات الصوفیه:** در هشت روایت طبقات در باب ذوالنون، دو حکایت از روایات کرامتی است که در یک روایت دو کرامت آمده است و این نشان می‌دهد که «پیر هرات به‌طور کلی با آنچه کرامت نامیده می‌شود، موافق نیست؛ علی‌الخصوص که اظهار کرامات برای جلب قبول و پسند دیگران باشد. دلیل اساسی مخالفت پیر هرات با کرامات، ترس از غرور و مکر، و احتمال انحراف و بیرون آمدن از حقیقت است» (انصاری، ۱۳۶۲: مقدمه ۶۶-۶۷) و این نوع حکایات غالباً محدود، کوتاه و با زبانی ساده و روان بیان می‌شوند.

دو حکایت دیگر در این داستان، صرفاً اختصاص به معرفی شخصیت ذوالنون ندارد. وجود روایت‌های کرامتی از حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع)، تعلیمی بودن این اثر را بیشتر تأیید می‌کند که انصاری برخلاف دیگر تذکره‌نویسان به مقتضای جلسه درس خود و به‌منظور بیان مفاهیم متصوفه از این داستان‌ها بهره می‌گرفته است.

حکایات کرامت در حکایت ذوالنون، غالباً از نوع کرامات «عادی» و معهود (یا قدیمی) است، کراماتی مانند طی الارض، ارتباط با جهان غیب، غایب شدن، تأثیر گذاشتن بر نفوس و به خدمت گرفتن پرنده‌گان و اشیای بعد از مرگ. «چون جنازه وی بردند، گلّه مرغان یعنی جوک بر سر جنازه وی آمدند، پر درهم بافتند...» (همان: ۱۳).

برخی از روایات نیز در قالب روایتی خطی، تک‌ماجرایی با پیرنگی ضعیف و دارای شخصیتی محدودند، اما ایجاز و فشردگی متن تأثیرگذار است.

**در تذکرة الاولیا:** عطار از سی و چهار روایت، در هفده حکایت، نوزده کرامت را مطرح می‌کند. روایات کرامتی، سهم قابل توجهی از تذکرة را شامل می‌شود که سادگی و خوش‌باوری وی در نقل کرامات اولیا، نه فقط طرز فکر یک صوفی ساده‌دل را نشان می‌دهد، بلکه حاکی از این نکته نیز هست که در این حکایات، آنچه مورد نظر اوست، همه جا ادعای وقوع کرامات نیست، توجه دادن به نکات رمزی است که در آن‌ها هست (زرین کوب، ۱۳۹۳: ۲۶۸). همچنین نشان از علاقه و صداقت او نسبت به مشایخ است و برای بالابردن ظرفیت معنوی یک پیر و یا شیخ بیان شده است. با توجه به شرایط فرهنگی و تاریخی آن روزگار و افزایش روحیه کرامت‌خواهی و کرامت‌سازی تعداد کرامات تذکرة، نسبت به دو اثر دیگر بیشتر است.

کرامات این حکایت عبارت‌اند از: شنیدن ندای هاتف غیبی، تصرف در طبیعت، شامل به خدمت گرفتن پرندگان بعد از مرگ، نزول خوردنی و آشامیدنی از آسمان، تبدیل سنگ به جواهرات، ارتباط با پیامبر و جهان غیب از طریق خواب.

بهره‌گیری ماهرانه او از عناصر داستانی، فضا سازی، شخصیت‌پردازی و توصیفات جزئی و محوریت شخصیت کنش قوی سبب می‌شود تا خواننده داستان را باور کند. پایان‌بندی و ذکر اندیشه در این روایت، از اهمیت خاصی برخوردار است. جدال درونی نیز از عوامل پیش‌برنده آن است مانند روایت «آن شب که از دنیا برفت، هفتاد کس پیغمبر را به خواب دیدند» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۳۷): روایت ذوالنون و ماهیان دریا (همان: ۱۲۰). این روایت، ادامه روایت کرامت دیگری است که نقل راوی اول شخص، رخدادهای قوی و متوالی توصیفات بجا و روابط علی و معلولی که بر فضای کلی داستان حاکم است و گره‌خوردگی عناصر داستان با زبان روایت، تردیدی از پذیرش کرامت در باور خواننده باقی نمی‌گذارد. شایان ذکر است تنها روایت مشترک در هر سه اثر، روایت «تشییع جنازه ذوالنون» است که در تذکرة با فضا سازی دقیق‌تر و افزودن یک کرامت بر کرامات، به گونه‌ای زیباتر بیان شده است.

**در نفحات الانس:** جامی نیز مانند انصاری، از هفت روایت خود دو روایت را به ذکر کرامت اختصاص داده است که در یک روایت دو کرامت را ذکر می‌کند. کرامات، در

این حکایت غالباً از نوع کرامات «عادی» و معهود (یا قدیمی) و مانند به خدمت گرفتن پرندگان و اشیا بعد از مرگ، روی آب راه رفتن و ظاهر کردن اشیای قیمتی است. روایت «جوان و ماهیان» در *نفحات* (جامی، ۱۳۹۴: ۳۰)، جایگزین حکایت «زندانی شدن ذوالنون و احمد حنبل» (انصاری، ۱۳۶۳: ۱۹) در *طبقات* شده است. در این روایت، ذوالنون راوی و جوان قهرمان است. ذوالنون در راه سفر دریایی از مصر به جده، جوانی مرقع‌دار را ملاقات می‌کند که به او تهمت دزدی زده‌اند و جوان برای رفع اتهام از کرامت کمک می‌خواهد. در ساختار این داستان، عامل مکان و کنش قوی شخصیت‌ها و توصیفاتی که بر فضای این روایت حاکم است، طرحی یکپارچه و منسجم از داستان ارائه می‌دهد، مانند «مرا از وی التماس صحبت بود، اما هیبت وی مرا نمی‌گذاشت به سخن گفتن با وی که سخت عزیز روزگار بود و از عبادت خالی نه» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۰).

### ج) بیان تعالیم از طریق کنش

از راه‌های توصیف شخصیت، نشان‌دادن شخصیت در حین عمل است که خواننده را به خصوصیات او رهنمون می‌سازد و از روش‌هایی است که برای عینی کردن شخصیت و گفتار ذوالنون و برتری‌خواهی او بر دیگر صوفیان روزگارش به کار گرفته شده.

**در طبقات الصوفیه:** بیان تعالیم از طریق کنش در *طبقات*، از دیگر روایات بسامد کمتری دارد، مانند «پیشین کسی که مویی در پای من مالید احمد چشتی بود...» (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۲) است که کنش «به پای ذوالنون افتادن چشتی و موی سفید خود را به پای او مالیدن»، اگرچه با چند حادثه دیگر همراه است، در نهایت تفوق ذوالنون را بر دیگر مشایخ نشان می‌دهد.

**در تذکره الاولیا:** بعد از کرامات، روایات کنشی در این اثر کاربرد بیشتری دارند؛ روایاتی که عطار تعالیم خود را در قالب کنشی پویا و زنده نشان می‌دهد، مانند روایت نان‌بردن خواهر بشر، چهل روز برای ذوالنون و نخوردن نان‌ها به دلیل تماس با دست زندانبان (همان: ۱۲۴).

**در نفحات الانس:** روایت کنشی در *نفحات* نیز به تقلید از *طبقات* همان روایت «ذوالنون و احمد چشتی» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۰) است.

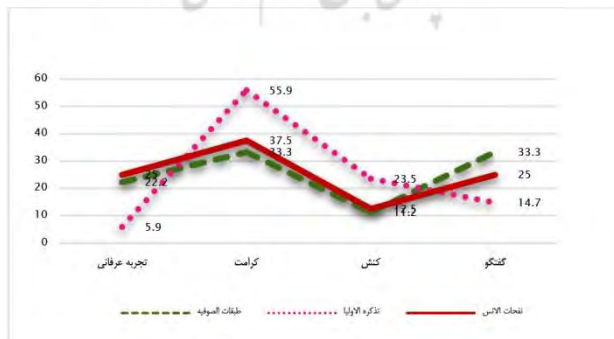


**د) بیان تعالیم از طریق گفت و گو:** نقل قول‌ها به دلیل مبتنی بودن بر گفت و گوی محض یا کنش گفتاری که در قالب گفت و گو یا در قالب تک‌گویی یا به صورت جمله‌ای خبری و فارغ از عناصر داستانی بیان می‌شوند، روایت محسوب نمی‌شوند، اما با آفرینش حادثه‌ای ساده، گفت و گوها شکل روایی می‌گیرند تا ملموس‌تر و کاربردی‌تر شوند.

**در طبقات الصوفیه:** روایت احوال و رفتار ذوالنون در طبقات، با هدف تعلیم مبانی تصوف همراه است و شاید به همین دلیل، از هشت روایت ذوالنون در طبقات، سه روایت براساس گفت و گو شکل گرفته و بیشتر بر بیان روایت در قالب گفت و گو تأکید دارد. این حکایات با جملات کوتاه، ساده و با واژگان کهنه ارائه شده است و اغلب بدون پایان‌بندی مناسب به منظور نکته‌گویی به پایان می‌رسند، مانند روایت «حسین رازی و ذوالنون» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۹).

**در تذکرة الاولیا:** طرح آنان از زبان ذوالنون، مجموعه‌ای از مشی و مرام او را به تصویر می‌کشد. این گفت و گوها گاهی نقل از زبان ذوالنون است، مانند «ذوالنون گفت: اعرابی را دیدم در طواف، زرد و نحیف و گداخته» (عطار ۱۳۹۳: ۱۲۷) و گاهی نقل از دیگر صوفیان مانند گفت و گوی «حسین بن یوسف رازی با ذوالنون» (همان: ۱۳۵).

**در نفحات الانس:** دو روایت از روایات جامی بر پایه گفت و گو است، «روایت عزیزی و ذوالنون» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۱) که به تقلید از طبقات نوشته شده است و در قالب ذکر سفر ذوالنون، نزد عزیزی به بیان مبانی مهمی از عرفان می‌پردازد.



نمودار ۲. فراوانی نوع روایت گزارش‌روایی در سه اثر

## زاویه دید

یکی دیگر از مقوله‌های روایت‌شناسی، زاویه دید است. زاویه دید، نحوه و شیوه بیان روایت است؛ پنجره‌ای است که همه اخبار روایت از آنجا به خواننده منتقل می‌شود. در حکایات مشایخ، نوع نگاه و دخالت راوی از عوامل مهم و تأثیرگذار بر مخاطب است. اصولاً در این روایات، سوم شخص بر همه جوانب فکری، شخصیتی، خلق و خویی و حتی خواطر اشراف دارد و گاهی پیرنگ ضعیف داستان را منسجم و عینی می‌کند.

در طبقات، بخش روایی کتاب در خدمت بخش غیرروایی است که با هدف تبیین و تفهیم مبانی تصوف و مذهب حنبلی و به صورت جلسه‌ای ارائه می‌شد و شاگرد انصاری آنان را جمع‌آوری می‌کرد؛ بنابراین بخش روایی طبقات با عبارت «شیخ الاسلام گفت» آغاز می‌شود. بدین ترتیب که راوی به نقل از انصاری با زاویه دید دانای کل و به شیوه راوی برون داستانی، و در موضع شاهد عینی روایت را ارائه می‌کند که خود، سازگار بودن این نوع زاویه دید را با هدف و تفکر انصاری نشان می‌دهد؛ چرا که او یکه‌تاز عرصه تعلیم عقاید و اصول فکری خود است و باید منطق او در روایت حاکم باشد.

در تذکره، عطار بعد از مقدمه مسجع و وصفی خود، به سراغ روایاتی می‌رود که زبانشان با زبان مقدمه متفاوت است. نقل روایت از سه طریق است:

زاویه دید اول شخص بدون دخالت راوی، به نقل از ذوالنون که یکی از شخصیت‌های فرعی داستان است، مانند «مرغک نایینا و دو اسکره» (همان: ۱۱۹) یا راوی دانای کل محدود، به نقل از راوی که ذوالنون شخصیت اصلی داستان است، مانند «نقل است که روزی یکی پیش او آمد. گفت وام دارم و هیچ ندارم. سنگی از زمین برداشت و بدو داد. آن سنگ را به بازار برد. زمرده شده بود. به چهارصد درم بفروخت و باز وام داد» (همان: ۱۲۳).

راوی دانای کل محدود، به نقل از راوی که ذوالنون شخصیت فرعی داستان است، مانند روایت ذوالنون و عابد (همان: ۱۲۱). در این روایت، راوی به صورت مشاهده‌گری منفعل است که معمولاً در داستان نقشی برعهده ندارد. روایت‌ها خطی و منسجم است و نقل این گونه روایت، به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب است. حکایات عطار، معمولاً با عبارت «نقل است» آغاز می‌شود، اما خواننده یا روایت‌شنو با سبکی متفاوت روبه‌رو می‌شود، متنی یک‌دست که «نه نویسنده دارد نه فراهم‌آورنده» (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۳۳).

نویسنده‌ای که روایت‌شنو او را می‌شناسد، تفکر او را می‌داند و شاید به همین دلیل از او بیشتر تأثیر می‌گیرد و خود را با او در یک سطح می‌داند.

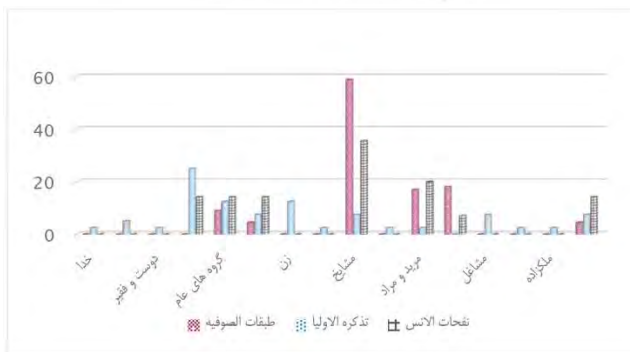
**در نفحات الانس:** به جز روایت «جوان و ماهیان» که ذوالنون در مقام روای اول شخص، غیرقهرمان است. جامی با نقل کلمه به کلمه روایات از طبقات و با حذف عبارت «شیخ الاسلام»، در حکم روای بی‌نظری و هم‌سطح خواننده است که «هیچ‌گونه امتیازی بر او ندارد و این‌گونه در تعلیق داستان با خواننده شریک می‌شود» (بامشکی، ۱۳۹۲: ۱۷۴).

### شخصیت

**در طبقات الصوفیه:** شخصیت‌های عامی مانند خلق، و خاص مانند مشایخ و رهبران مذهبی مانند احمد حنبل، بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند. در روایت ذوالنون، نامی از مشاغل و گروه‌های مختلف مردم نیست که این خود تأییدکننده هدف انصاری از بیان این روایات است.

**در تذکرة الاولیا:** شخصیت‌های روایت ذوالنون، از میان اقشار گوناگون مردم برخاسته‌اند. ذوالنون شخصیت اصلی و مردم بازرگان، زن گبر، اهل مصر، متوکل، پیرزن، خواهریشرحافی، زندانبان که گاهی شخصیت‌های اصلی روایات او هستند و حتی شخصیت‌های زن در تذکره دارای نقشی بسزا و تأثیرگذارند.

**در نفحات الانس:** اگرچه شخصیت‌پردازی در *نفحات*، به شدت متأثر از طبقات است، اما نقش شخصیت رهبران دینی و مشایخ، کم‌رنگ‌تر و وجود گروه‌ها و افراد عام و جوانان بیشتر است.



نمودار ۳. فراوانی شخصیت در سه اثر

**جدول ۱. ساختار کلی تعدادی از روایت‌های طبقات‌الصوفیه**

حکایت و صفحه	نوع روایت	شخصیت	رخدادها	درون‌مایه	دوره زمانی	زاویه دید
ذوالنون و سه سفر او ص ۱۲	کرامت	ذوالنون، مردم عام، صوفیان خاص	سفر معنوی ذوالنون و دست یافتن او به سه علم و عدم درک عوام و خواص از پذیرفتن این علوم	برتری شیخ بر خواص و عوام	زمان حیات	اول‌شخص و ذوالنون قهرمان
تشییع جنازه ذوالنون (مشترک) ص ۱۳	کرامت	ذوالنون، مرغانی به نام جوک و مردم و نیروی غیبی	انکار او به خاطر درک نکردن مردم، سایه انداختن مرغان بر جنازه و نوشته شدن جمله‌ای ماندگار بر گوز او	تعلیم شناساندن جایگاه والای علمی و معنوی شیخ به عوام و قبول عام یافتن او	بعد از وفات	دانای کل قهرمان مرغان
وصیت ص ۱۹	گفت‌وگو	ذوالنون، حسین رازی	جدا شدن او در راهی و درخواست وصیتی از ذوالنون	تعلیم اخلاقیات، خدمت به خلق، قطع تعلق از غیر خدا، بنده خدا بودن	زمان حیات	دانای کل و ذوالنون قهرمان
زندانی شدن ذوالنون ص ۱۹	کرامت	ذوالنون، احمد حنبل	طی الارض ذوالنون از بند بغداد به مصر و تقاضای دعا برای احمد در نماز صبح	مخالفت سرسختانه خلیفه با شیخ و فقیه و نزدیک کردن فقیهان با صوفیان	زمان حیات	دانای کل و ذوالنون قهرمان
ماجرای احمد چشتی و ذوالنون ص ۱۹	کنش‌تعلیمی	ذوالنون و احمد چشتی ابوسعید معلم	مناظره بین این سه تن درباره مبانی تصوف و برتری ذوالنون در این مناظره و به خاک افتادن چشتی در برابر او	برتری و منزلت شیخ بر دیگر مشایخ، تعلیم مبانی تصوف	زمان حیات	اول‌شخص و ذوالنون قهرمان
ماجرای جوان و ذوالنون ص ۲۲	تجربه عرفانی	جوان عارف و ذوالنون	دیدن جوانی پرشور، گفت‌وگوی با او، بیهوش شدن ذوالنون وصل با خدا	سلوک و مکاشفه	زمان حیات	دانای کل قهرمان جوان

### ساختار کلی تعدادی از روایت‌های ذوالنون در تذکرة الاولیا

حکایت و صفحه	نوع روایت	شخصیت	رخدادها	درون‌مایه	دوره زمانی	زاویه دید
ذوالنون و مرغ نابینا ص ۱۱۹	کرامت	ذوالنون و مرغ نابینا	دیدن مرغی نابینا، پدید آمدن دو اسکره کنجد و گلاب، سیرشدن مرغ و ناپدیدشدن اسکره	سلوک	زمان حیات	اول شخص قهرمان مرغ
ذوالنون ماهیان دریاص ص ۱۲۰	کرامت	ذوالنون، مردم، بازرگان	سوار کشتی شدن ذوالنون، گم شدن کیسه بازرگان، متهم کردن ذوالنون، دعای او، سر برآوردن ماهیان از آب همراه با زر و ندامت مردم	تعلیم مردم، پشیمانی	زمان حیات	اول شخص قهرمان ذوالنون
گریبان دیدن ذوالنون	زمان حیات	ذوالنون و خدا	گریه کردن ذوالنون برای واردی که در خواب دیده، خواب دیدن خدا، آفرینش جهان، عرضه کردن جهان بر انسان، تقاضای قرب به خدا از طرف انسان	سلوک	تجربه عرفانی	دانای کل قهرمان خدا
ذوالنون و گببر ص ۱۲۷	کرامت	ذوالنون و زن گببر، پرندگان، هانف	در سفر بودن ذوالنون، گذر از صحرایی پر از برف، ارزن ریختن گببر برای پرندگان، هدایت یافتن گببر، ندای هانف مبنی بر دوری کردن از قیاس با عقل	یادآوری رحمت خدا، تعلیم مبانی تصوف	زمان حیات	اول شخص قهرمان زن گببر
زندانی شدن ذوالنون ص ۱۲۴	کنش تعلیمی	ذوالنون، اهل مصر، متوکل، پیرزن	متهم کردن ذوالنون به زندقعه، زندانی شدنش به دست متوکل، ندادادن پیرزن مبنی بر ایستادگی در برابر متوکل	شجاعت و ایستادگی در برابر خلیفه	زمان حیات	دانای کل قهرمان پیرزن
در حبس ماندن ذوالنون ص ۱۲۴	کنش تعلیمی	خواهر بشر حافی، ذوالنون، زندانیان	چهل قرص نان بردن خواهر بشر چهل روز برای ذوالنون، نخوردن نان‌ها به دلیل تماس با دست زندانیان	اجتناب از ظالمان	زمان حیات	دانای کل قهرمان ذوالنون
وفات و تشییع جنازه ذوالنون ص ۱۳۷ (مشترک)	کرامت	ذوالنون، مرغان، مؤذن، مردم	وفات ذوالنون، نوشته شدن عبارت سبز بر پیشانی او، سایه پهن کردن مرغان بر جنازه، برخاستن صدای مؤذن، بیرون آمدن انگشت ذوالنون، تشویر خوردن مردم و توبه کردن	منزلت شیخ، توبه	بعد از وفات	دانای کل ذوالنون قهرمان
ذوالنون و اعرابی ص ۱۲۶	گفت‌وگو	ذوالنون و مرد اعرابی	به دور خانه خدا گشتن اعرابی زردرو و نحیف، برخورد اعرابی و ذوالنون، گفت‌وگویی بین آن دو، مورد عتاب قرار گرفتن ذوالنون	تعلیم	زمان حیات	اول شخص ذوالنون شخصیت فرعی

از هفت روایت مطرح شده در صفحات شش روایت اقتباس از طبقات است و صرفاً روایت «ذوالنون و ماهیان دریا» مورد اختلاف است.

## جدول ۲. ساختار روایت ذوالنون و ماهیان دریا (در نفعات الانس)

حکایت و صفحه	نوع روایت	شخصیت	رخدادها	درون‌مایه	دوره زمانی	زاویه دید
ذوالنون و ماهیان دریا	کرامت	جوان، ذوالنون، مردم	سوار کشتی شدن ذوالنون، گم شدن کیسه زر، متهم کردن جوان عارف، دعای جوان، سر برآوردن ماهیان از آب همراه با زر و ندامت مردم	تعلیم مردم، اثبات حقانیت عارف پشیمانی مردم	زمان حیات	اول شخص، ذوالنون شخصیت فرعی

## تحلیل و بررسی

هر سه مؤلف بر اساس چشم‌انداز و تحت تأثیر موقعیت خود شخصیت ذوالنون را به تصویر کشیده‌اند و ناخودآگاه از دریچه نظام ارزشی و شیوه تفکر خود او را می‌بینند؛ چرا که هر مؤلف در درون یک بافت فرهنگی قرار دارد. هر سه نگارنده در پی برتری بخشی و استعلای شخصیت ذوالنون می‌کوشند تا الگویی والا در مسیر تعلیم و تربیت مبانی تصوف ارائه دهند.

مقایسه شرح حال ذوالنون در این سه تذکره، با آثار تاریخی و آثار متصوفه زمان انصاری نشان می‌دهد که با وجود توجه و علاقه انصاری به ارائه اطلاعاتی مستند از زندگی ذوالنون، در طبقات، هیچ اشاره‌ای به واقعه «احضار ذوالنون به دربار متوکل برای استیضاح افکار و عقایدی که مردم آن را از الحاد می‌دانستند، نشده است» (این روایت تقریباً در اکثر منابع تا زمان انصاری آورده شده) و انصاری روایت کرامتی «هم‌زندان بودن ذوالنون با احمد حنبل» (انصاری، ۱۳۶۳: ۱۹) را جایگزین آن کرده است. در این روایت، نگاه اعتراضی او را به اوضاع سیاسی حاکم، فتنه‌ها، آشوب‌ها و درگیری‌های فرقه‌ای مانند فتنه حادث بودن یا نبودن قرآن که کشتار فراوانی را به دنبال داشت، می‌توان دید. این داستان «قدیم‌ترین حکایت برخورد یک صوفی با یک فقیه» (همان، مقدمه: ۸۲) که انصاری بدون توجه به نام حاکم و زمان دقیق این ماجرا، ذوالنون را مبارزی سیاسی معرفی می‌کند. در طبقات، فراوانی استفاده از «گفت و گو» و «کرامت» در روایات ذوالنون به یک اندازه است، اما در مقایسه با دو اثر دیگر گفت و گو نوع غالب روایات است با درون‌مایه‌های «تعلیم مبانی تصوف»، «محور قراردادن شخصیت شیخ» و «نزدیک کردن عقاید فقها با صوفیان».

اساساً موضوع مورد بحث انصاری در حکایت «ذوالنون و سه سفر» (همان: ۱۲) علم و انواع آن است، مانند علم توحید که حاوی اطلاعات درخوری است، او در قالب روایتی از یک سفر تمثیلی و با نقل از راوی سوم شخص از زبان راوی اول شخص قهرمان هم به تشریح مبانی عرفانی می‌پردازد و هم در کمال ایجاز، با بیان ویژگی‌هایی از ذوالنون و دیگر مشایخ، تصویری متناقض از مردم و صوفیان ارائه می‌دهد. در این روایت، ذوالنون به علم حقیقی دست می‌یابد که حتی خواص آن را درک نکردند.

انصاری ذوالنون را دارنده سه علم توبه، توکل و حقیقت می‌داند و به همین علت از خلق مهجور می‌شود و علت زندانی شدنش بحث‌های کلامی است. او این ویژگی را زمینه مناسبی برای تحلیل، تفسیر و بیان آموزه‌های عرفانی و تطبیق آن با مبانی اعتقادی خود یعنی شرح انواع علوم می‌بیند: اول علم توحید و... هفتم علم کلام و... انصاری در ادامه، مطابق با عقاید حنبلیان علم کلام را علم هلاک دانست و مردم به دلیل ناتوانی در درک مفاهیم عرفانی او را از خود دور کردند. او نظر انتقادی خود را نسبت به مدعیان و بزرگان متصوفه اعلام می‌دارد و به گونه‌ای از اوضاع حاکم بر صوفیان ابراز ناخشنودی می‌کند. انصاری صرفاً در این روایت، تصویری ماورایی با ذکر کرامتی واضح و پررنگ از او ارائه می‌دهد. «او را مهجور کردند و بر او برخاستند به انکار و راندن تا آنکه از دنیا برفت» (همان: ۱۳) و فقط با دیدن کراماتی از او آن هم بعد از مرگ در بین مردم مقبولیتی عام و فراگیر پیدا کرد (همان: ۱۳).

این دو روایت، مجال بحث مفصلی در مورد علوم ده گانه را برای انصاری فراهم می‌سازد تا با تفسیر، نقد و درنهایت تعلیم آموزه‌های متصوفه مطابق با آیین حنبلی‌مذهبان در اوضاع و احوال سیاسی و دینی ملتهب قرن‌های چهارم و پنجم، تصویری از تصوف ارائه شود که منطبق با آیین اسلام باشد.

شخصیت مشایخ و بعد از آن رهبران مذاهب مانند «احمد حنبل»، بر صدر شخصیت‌های داستان ذوالنون هستند. اهمیت این اشخاص به اندازه‌ای است که نه تنها جایی برای دیگر طبقات اجتماعی نیست، بلکه از عوام و حتی خواصی نام می‌برد که توان درک شیخ را ندارند. درواقع او نیز مکتبی از تصوف را ترویج می‌کند که بر پایه رعایت زهد و شریعت و مبتنی بر فردگرایی یعنی همان تصوف صحوی است.



خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱) یک صوفی متعصب اهل سنت و بر مذهب امام احمد بن حنبل است و در شعری که به عربی سروده گفته است: «من همه عمر حنبلی زیستم و وصیت می کنم که همگان نیز مذهب حنبلی اختیار کنند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۰).

شفیعی کدکنی (۱۳۹۴: ۲۹) درباره روزگار انصاری می نویسد: «از لحاظ تاریخ تعصب در خراسان، باید عصر او را اوج تعصب دانست. وی از گزند مخالفان خود در امان نماند و چندان جدال او با اشعری ها و معتزلی ها در هرات این عصر بالا گرفته بود که آن ها با همه اختلافاتی که داشتند با یکدیگر متحد شدند و در سال ۴۳۸ از او نزد سلطان سعایت کردند. کار به جایی کشید که او را بازداشت کردند و در زندان نزدیک پوشنگ زندانی کردند و یک سال زندانی بود. پس از رهایی باز به هرات آمد و درس خود را آغاز کرد، ولی همچنان مورد طعن و انتقاد حاسدان و مخالفان خود، به خصوص اشعریان هرات، بود.»

در قرن پنجم، هرات جایگاهی بود که در آن، درباره برخی از نکات دقیق شریعت، جریان های فکری گوناگون رودرروی هم در کشمکش بودند. این نکات عبارت بود از: صفات خدا، حدوث یا قدم قرآن، مسئولیت آدمی و اختیار. انصاری که محدثی حنبلی-مذهب بود، حدیث درس می داد. در چنان محیطی تعلیمات او خنثی و عاری از جبهه گیری نمی توانست بود، و به همین دلیل است که او با شدت و تندی، «مبتدعان» مخصوصاً اشعریان را نکوهش می کرد» (دینیز، ۱۳۷۹: ۱۷۰). در نتیجه طبقات الصوفیه و شرح احوال مشایخ، زمینه ای را برای او فراهم می آورد تا آرا و اعتقادات حنبلیان را مطرح سازد. «انصاری در مسائل کلام، مایل به تجسیم و تشبیه بوده و این نوع عقیده، در خراسان آن عصر به ویژه در هرات آن روزگاران رواج داشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۲۷).

او با ذکر توصیفات دقیق و فضا سازی مناسب، اوضاع اجتماعی مردمان روزگار خود را نشان می دهد. تمایل و توجه زیاد مردم به ریاضت و فقر و رضایت به زندگی فقیرانه ... کاملاً مشهود است. روایاتی مانند حکایت ابوالاسود مکی (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۶)، آینه تمام نما و ناظر بر اوضاع نابسامان فرهنگی و فقر اقتصادی مردم آن روزگار است. در شرایطی که تصوف، سیر تکامل و گسترش خود را طی کرد، تذکره او نیز در راستا و در



بدنه همان تکمیل و تکوین قرار گرفت. انعکاس حالات عارفان در قالب مناجات و جملات زیبا و شاعرانه، نخستین صورت مکتوب زبانی است که در بیان معارف به دو صورت نثر سجع دار و دوبیتی به کار رفته و این امر با قرینه‌هایی که در دست است، نشانگر سابقه چنین شکلی از بیان معارف در ایران پیش از اسلام است (یثربی، ۱۳۷۷: ۴۰). مناجات، از طبیعی‌ترین و قدیم‌ترین صور تجلی زبان شعر در کاربردهای انتقال عواطف است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۵). مناجات‌ها و جملات ادیبانه و شعرهای طبقات الصوفیه که حاصل انبعاثات و شور معنوی خواجه است، از ماندگارترین و زیباترین بخش‌های این کتاب است که این تذکره را از دیگر تذکره‌ها متمایز می‌سازد، و با استشهاد به آیات و روایات و اشعار عربی و بهره‌گیری از انواع جناس و سجع، مسیر تعلیم مبانی متصوفه را دلنشین و آراسته ساخته است. به این ترتیب شیخ الاسلام می‌کوشد تا با به‌کاربردن سخنان اولیا در مقام دارو و درمان، روحیه شاگردان خود را تقویت کند و آنان را تعالی بخشد (دنیز، ۱۳۷۹: ۱۷۰).

از روش تدوین و محتوای کتاب، این‌گونه برداشت می‌شود که قصد انصاری از تقریر این کتاب، ارشاد مریدان و تعلیم مبانی صوفیه بوده است و نه تدوین و تألیف کتاب. «ازین روی میان این کتاب با متن‌هایی که انگیزه اساسی در تألیف آن‌ها، فراهم آوردن کتاب و تدوین احوال و نقل گفته‌ها و اقوال مشایخ بوده است، تفاوت عمده‌ای وجود دارد» (انصاری، مقدمه، ۱۳۶۲: ۱۱). به‌هم‌ریختگی و نظم ضعیف و پراکندگی مطالب به‌خصوص روایت‌های مربوط به دیگر مشایخ و حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) مؤید وضعیت جلسه پرشور و بحث آزاد خواجه عبدالله است. بنابراین انصاری ذوالنون را عارفی صحوی معتقد به شریعت و مدافع اعتقادات خود در آشوب‌های زمان، و اولین کسی که اصول عرفانی را با زبان اشارت بیان کرد، معرفی می‌کند. او که دارای علم حقیقت است و این راه را با قدم دل و عنایات خدا طی می‌کند و به عبارتی مهم‌ترین ابعاد و عنصر شخصیت این عارف را بعد معرفتی، عبادی و مذهبی او می‌داند که هویتی عرفانی-مذهبی یافته است.

نوع مقایسه این روایت‌ها در تذکره‌الاولیا با روایت‌های مشابه در طبقات و نفعات علاوه بر نشان دادن توجه و مهارت عطار در استفاده از شیوه‌های داستان‌پردازی و بهره‌گیری از عناصر داستان، آشنایی او را با زبان استعاره نیز آشکار می‌سازد. «استعاره نوعی عامل شکوه و جان‌بخشی است» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۲۶۴) و نگاه عمیق‌گوینده را به امور کلامی و حتی غیر کلامی نشان می‌دهد (همان: ۲۶۵). در حکایات عطار، صنایع معنوی مانند تشبیه و استعاره، و صنایع لفظی مانند جناس، سجع و زبان عرفان مانند رمز و تأویل سبب جذابیت و تأثیرگذاری کلام شده است. شفیع کدکنی رابطه‌ی زبان داستان‌های صوفیانه را با زبان معنادار می‌داند و می‌گوید: «در چنین میدانی، نقش زبان که با پیرنگ داستان گره‌خوردگی دارد، از مسائل اساسی است و در یک کلام، تاریخ تکامل و انحطاط تصوف با تاریخ تکامل و انحطاط زبان صوفی است» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۶۵). عطار در بازسازی شخصیت ذوالنون، زبان استعاره را به خدمت می‌گیرد تا واقعیتی متناقض و شاعرانه و نامأنوس به ذوالنون ببخشد. آن شمع جمع‌قیامت، آن برهان مرتبت و تجرید... (همان: ۱۱۹).

کاربرد ۳۴ روایت در تذکره برای معرفی شخصیت ذوالنون با موضوعات متنوع اجتماعی، فرهنگی و عرفانی آن روزگار، بستری مناسب را برای شناخت روزگار عطار و شخصیت ذوالنون فراهم آورده است. روایت‌های عطار از ذوالنون، آینه تمام‌نمای مسائل و معضلات روزگار عطار است.

نقل است که گفت: مرا دوستی بود فقیر، وفات کرد. او را به خواب دیدم. گفتم: خدایا تو چه کردی؟ گفت: بیمارزید و گفت: بیمارزیدم تو را بدان سبب که از سفلگان دنیا هیچ نستی با همه احتیاج (همان: ۱۲۷).

او با زبانی تند و بی‌محابا حاکمان زمانش را محکوم و تسلیم خود می‌سازد. «حاکمانی که به گواه تاریخ، جز کشاندن مغول به ایران و خرابی و کشتار مردم بی‌گناه، نتیجه‌ای دیگر به همراه نیاوردند» (پیرنیا و اقبال آشتیانی، بی‌تا: ۶۱۵).

عطار روایت «ذوالنون و متوکل» (همان: ۱۲۴) را بهانه‌ای قرار می‌دهد تا به گونه‌ای متفاوت با آنچه دیگران نقل کردند، از میان روایاتش فریاد اعتراض خود را بلند کند. او

این روایت را با سه روایت دیگر همراه می‌کند تا دیگر اقشار جامعه را نیز با خود همراه سازد. شخصیت پیرزن و خواهر بشر حافی در این داستان چشمگیر است. «پیرزنی نشسته بود، پیش او آمد و گفت زنه‌ار تا از وی نترسید که او هم چون تو بنده‌ای است از بندگان خدا تا خدای عزوجل نخواهد هیچ نتوان کرد.» در جایی دیگر، او ۴۰ شبانه‌روز در حبس، چهل قرص نان خواهر بشر حافی را نمی‌خورد، به دلیل آنکه «به دست زندانبان گذر می‌کرد» (همان: ۱۲۴).

عطار با محور قراردادن کلیت اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار خود که دارای محتوایی آکنده از فساد، قتل، غارت و تجاوزگری آن هم در نقطه اوج خود بود، از مشایخ اسطوره‌هایی از اخلاقیات و فضائل انسانی خلق کرد تا شاید بتواند عطش جامعه بلازده و تشنه معرفت زمانش را سیراب سازد: پادزهری قوی در برابر زهری مهلک. عطار به دلیل شغل طبابت و ارتباط نزدیکی با مردم، با جسارت و بدون توجه به حمایت‌های حامیان و عوالم درباریان، خود را تماماً وقف تصوف کرد و رشته پیوند خود را با عامه مردم گسترش داد. عطار، تصوفی اجتماعی و مردم‌دوستانه و انتقادگرا را به ذوالنون نسبت می‌دهد و او را صوفی سکری، پیشوای ملامتیان و صاحب اسرار کرامات و کرامات وافر، سالکی زاهد، مبارزی سرسخت در برابر حاکمان عصر خود می‌داند که مراحل عرفان را طی کرده و دارای علم حقیقت است. مهم‌ترین ملاک‌های عطار برای این صوفی، مردم‌گرایی، آرمان‌گرایی و روحیه حماسی بود و دارای هویتی عرفانی-اجتماعی به‌شمار می‌رود.

روایت ذوالنون در *نفحات الانس* بازنویسی همین روایت در *طبقات الصوفیه* است؛ بنابراین ساختار روایی روایت‌های او نیز برگرفته از طبقات است. اگرچه گرایش‌های مشترک مذهبی و صوفی‌گرایانه جامی و انصاری، او را متمایل می‌کند که بازنویسی کتاب انصاری را برای ثبت شرح حال مشایخ برگزیند، تفاوت *نفحات با طبقات* در این است که «خواجه عبدالله انصاری با توجه به محیط مذهبی روزگار خود، بر سر برخی از مسائل اعتقادی پای می‌فشارد که چندان مدنظر جامی نیست و چون همان دل‌مشغولی‌ها را ندارد،

بخشی از این تعلیمات را حذف و فقط آنچه را حفظ کرده که مستقیماً و دقیقاً با خصوصیات و فضایل مشایخ مرتبط بوده است» (دنیز، ۱۳۷۹: ۱۵۳).

از نظر آمیختگی تصوف با افکار پادشاهان تیموری و جنگ‌ها و کشتارهای پیاپی، رکود و ایستایی و انحراف تصوف، شطحیات بی‌اساس به‌عنوان وسیله‌ای برای برتری‌طلبی و غرور فرق مختلف از یک طرف، و از سویی علاقه و تشویق سلطان حسین بایقرا که خود از بزرگ‌ترین مروجان ادبیات در این دوره به‌شمار می‌رود (موسوی بجنوردی و دیگران، ۱۳۹۳، ج ۷: ۷۰۵) و وزیر نام‌آورش امیرعلیشیر نوایی، به علم‌اندوزی و حمایت از علم و ادب در هرات و گسترش طریقت نقشبندی قابل توجه است.

جامی در چنین فضا و موقعیتی در مقام شاعری بزرگ در دربار هرات شهرت بسیار یافت و در همان حال یکی از بزرگان روحانی طریقت نقشبندی شد و با اینکه نسبت به اصول مذهبی اهل سنت متعصب بود، با روحیه‌ای ملایم و متعادل کتاب *نفحات الانس* را به پیشنهاد امیرعلیشیر نوایی به نگارش درآورد آثار جامی از وجه ادبی نقطه‌اوج و کمال ادبیات کهن فارسی، در محل تلاقی سنت‌های درباری و صوفیانه است.

جامی سخنان ذوالنون و تفسیر انصاری را عیناً می‌آورد، اما شواهد شاعرانه را حذف می‌کند و فقط وجه تعلیمی روایت را نگاه می‌دارد و ویژگی‌های گویشی متن انصاری را کنار می‌گذارد. باید گفت که قدرت خارق‌العاده اولیا و کرامات منسوب به آن‌ها در دوره‌های آغازین تصوف، علی‌رغم نسبت‌دادن کرامات به صوفیان و عرفای بزرگ قرون اولیه، چندان گسترده و برجسته نمی‌نماید، اما در دوره جامی و با پیدایش و گسترش سلسله‌های متعدد تصوف، این امر بسیار مهم جلوه می‌کند و ملاک و میزان برتری صوفیه و مشایخ طریقت بر یکدیگر می‌شود. با راه‌یابی افراد ناشایست و صوفی‌نمایان، به حلقه صوفیان صافی ضمیر، انجام‌دادن این‌گونه کارها و نسبت‌دادن هر امر محالی به صوفی، وسیله و دامی برای فریفتن عوام به‌منظور رسیدن به مقاصد خویش می‌شود. شاید به همین دلیل است که کرامات، آن‌گونه که در تذکره رواج دارد، در *نفحات* بازار داغی ندارد و جامی اگرچه در مواردی اندک کرامات را پذیرفتنی و قابل قبول می‌داند، در بیشتر موارد با این عمل مخالفت می‌ورزد و آن را امری ناپسند می‌شمارد.

جامی هم مانند دو اثر دیگر، از شیوه غیرمستقیم بیان تجربه عرفانی، ذکر کرامت، بیان تعلیم از طریق کنش و گفت‌وگو استفاده کرده است، اما بازنویسی جامی از کتاب طبقات، مانع انعکاس اندیشه جامی در روایتگری او نشده است. او تلاش می‌کند از روش بیان تعلیم از طریق کرامت و گفت‌وگو به اندازه بهره بگیرد و با زبانی ملایم، فشرده و متعادل، آن‌ها را نقل کند، به غیر از دو روایت «ذوالنون و ماهیان دریا» (جامی: ۳۰) که احتمالاً جامی آن را از کشف‌المحجوب (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۰۰) اخذ و جایگزین حکایت هم‌زندانی شدن ذوالنون با احمد حنبل و گفت‌وگوی «حسین رازی با ذوالنون» کرده است (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۹). ساختار کلی روایات ذوالنون در *نفحات*، برگرفته از طبقات است. *نفحات* بازگردانی *طبقات‌الصوفیه* انصاری و حکایاتش بیشتر شبیه گزارشی تاریخی است. او در حقیقت مانند یک مؤلف واقعی عمل کرده است تا راوی روایات او کمترین انعکاس دهنده اوضاع اجتماعی و سیاسی باشد. جامی از آوردن حکایت «زندانی شدن ذوالنون» شاید به دلیل جایگاه سیاسی و روحیه محافظه کارانه‌اش اجتناب کرده است. در *نفحات*، با راوی بی‌نظیری روبه‌رو هستیم که حکایات و گفتار مشایخ را برخلاف عطار، با احتیاط بیان می‌کند.

از دید جامی، ذوالنون مصری صوفی معتدل، رئیس و سرآمد صوفیان و اولین کسی است که مبانی صوفیانه را با رموز به کار برده است. مهم‌ترین ابعاد و عناصر مورد توجه جامی، ویژگی‌های اخلاقی این صوفی و هویت عرفانی و اخلاق‌مدار اوست.

### نتیجه‌گیری

با وجود بهره‌گیری هر سه مؤلف از منابع مشترک، تعلق به بافت فکری و اجتماعی ایجاب می‌کند که هر کدام با نگرشی خاص و چشم‌اندازی معین به بازنمایی زندگی ذوالنون پردازند. اگرچه هدف مشترک هر سه تذکره‌نویس، استیلای شخصیت ذوالنون در جهت تعلیم مبانی تصوف بود، با بررسی جایگاه ذوالنون در آثار تاریخی و آثار متصوفه درمی‌یابیم که انصاری در بخش تاریخی، با اتکا بر اسناد و حذف برخی روایات مشترک در همه آثار، درصدد نزدیک کردن مبانی تصوف به شریعت اسلام و به‌ویژه به مذهب حنبلی است.

او با استفاده از شیوه‌های وصف شخصیت، در واقع به نوعی فضاسازی برای روایات خود و بحث و تبادل نظر در مورد علم و انواع آن دست می‌زند تا واقعیت سخن خود را به اثبات برساند. انصاری با محور قراردادن شخصیت ذوالنون در کنار دیگر صوفیان و رهبران مذاهب، و البته با کنارزدن طبقات اجتماعی، با بهره‌گیری از انواع روایات به خصوص گفت‌وگو و کرامت در قالب جلسات درس و با توجه به اوضاع اجتماعی-تاریخی زمان خود، شخصیت ذوالنون را ترسیم می‌کند. او که خود حنبلی متعصبی است و در عصر متعصب درگیری‌های شدید فرقه‌ای به سر می‌برد، با نگاه تاریخی، اجتماعی و اعتقادی خود، ذوالنون را عارفی دینی، صحوی و مدافع اعتقادات خود در آشوب‌های زمان و با هویتی عرفانی-مذهبی معرفی می‌کند.

عطار نیز در روزگار نابسامان و پر از فساد خود، با اتکا به مردم در فضایی فراتاریخی با بهره‌گیری از توصیفات و در قالب نثر مسجع، به تصویرپردازی ماهرانه از ذوالنون می‌پردازد.

در تذکره، شخصیت ذوالنون در کنار اقشار مختلف مردم برتری داده می‌شود. روایات عطار، بازگوکننده مهارت او در بهره‌گیری از عناصر داستان و تأکید بیشتر بر بعد عرفانی به خاطر استفاده پررنگ از کرامات ذوالنون است. او با نگاه انتقادی و ستیزه‌جوی خود به اوضاع فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه، ذوالنون را عارفی ملامتی و سهوی، اجتماعی و صاحب کرامات فراوان و زاهدی مبارز معرفی می‌کند که هویتی عرفانی-حماسی دارد.

جامی اگرچه ادعای دنباله‌روی از انصاری را دارد، به شکلی موجز و بدون توجه به سندپردازی‌های انصاری، به شرح حال ذوالنون اشاره می‌کند. تصویر ذوالنون در *نفعات*، تفاوتی فاحش با تصویر او در طبقات دارد. جامی سعی می‌کند بدون دغدغه‌های انصاری و بی‌توجه به اوضاع اجتماعی، ذوالنون را صوفی‌ای معتدل معرفی کند که رسالت تعالیمش هدایت فرد به سوی مبانی اخلاقی است. از دید جامی، او دارای هویتی عرفانی و اخلاق‌مدار است.

## منابع

- ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء بن اسماعیل. (۱۴۰۷). *البدایة و النهایة*. دار الفکر مؤسسة الکتب الثقافیة. بیروت.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۶ ه. ش). *الفهرست*. ترجمه: محمدرضا تجدد. بانک بازارگانی ایران (چاپخانه). تهران.
- ابونعیم، احمد بن عبدالله. (بی تا) *حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء*. گردآورنده: حوت، کمال یوسف. دار أم القرى. قاهره.
- احمدی، بابک. (۱۳۹۱). *چهار گزارش از تذکرة الاولیا*. مرکز. تهران.
- اخوتی، احمد. (۱۳۹۲). *دستور زبان داستان*. فردا. اصفهان.
- القشیری، ابوالقاسم عبدالکریم. (۱۳۷۴). *رساله قشیریة*. ترجمه: ابوعلی عثمانی، علمی و فرهنگ. تهران.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیة*. تصحیح: محمد سرور مولایی. توس. تهران.
- براهنی، رضا. (۱۳۹۲). *قصه نویسی*. نگاه. تهران.
- پیرنیا، حسن. اقبال آشتیانی، عباس. ظریف آب کنار، رحیم. (۱۳۹۳). *تاریخ کامل ایران*. سما. تهران.
- \_\_\_\_\_. (بی تا). *تاریخ کامل ایران*. کتابخانه خیام. تهران.
- تقوی، محمد و اندیشه قدیریان. (۱۳۸۷). «ویژگی های ساختاری و روایتی حکایت های مشایخ در مثنوی های عطار». *جستارهای ادبی*. سال چهل و یکم، ش ۱۶۰. صص ۱۱۵-۱۳۶.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۹۴). *نفحات الانس*. تصحیح: محمود عابدی. سخن. تهران.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی. (۱۴۱۷ ه. ق). *تاریخ بغداد*. ج ۸. دارالکتب العلمیه. بیروت.
- دینز، اگل. (۱۳۷۹). «تذکرة الاولیاءهای عطار و جامی. تداوم نوشته های بنیادی تصوف». مترجم عبدالمحمد روحبخشان، مجله معارف. دوره هفدهم. ش ۵۱. صص ۱۵۸-۱۹۷.

- ذهبی، محمد بن احمد. (بی تا). *الإعلام بوفیات الأعلام*. محقق: عبدالباقی، ربیع ابوبکر. مؤسسة الکتب. بیروت.
- رضوانیان، قدسیه. (۱۳۸۹). *ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی*. سخن تهران.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۸۰). «ابزارها و عناصر شخصیت‌پردازی در متون داستانی عرفانی (کشف المحجوب-اسرار التوحید- تذکرة الاولیا)». آینه میراث. سال پنجم. ش ۱۴. صص ۳-۸.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۸۰). «ابزارها و عناصر شخصیت‌پردازی در متون داستانی عرفانی کشف المحجوب اسرار التوحید تذکرة الاولیا ۲». آینه میراث. سال پنجم. ش ۱۵. صص ۱۶-۱۹.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد. (۱۳۸۲ ه.ق). *الأنساب*. مصحح: معلمی، عبدالرحمن بن یحیی. مطبعة مجلس، دائرة المعارف العثمانية. حیدرآباد.
- سلمی، محمد بن حسین. (۱۴۲۴ ه. ق) *طبقات الصوفیة*. الکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون. بیروت.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). «مقامات کهن و نویافته ابوسعید ابوالخیر (با یاد پروفیسور فریتز مایر)». مجله نامه بهارستان. سال دوم. ش ۴. صص ۶۵-۷۸.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۹۴). *در هرگز و همیشه انسان از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری*. سخن. تهران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۳). *تذکرة الاولیا*. تصحیح: محمد استعلامی. زوار. تهران.
- غلامحسین زاده، غلامحسین. (۱۳۸۶). «نقد و تحلیل حکایات کرامت‌های مولانا در رساله سپهسالار». پژوهش‌های ادبی. سال چهارم. ش ۱۷. صص ۱۲۵-۱۴۸.
- گلرنگ رهبر، مرضیه. (۱۳۹۴). *ذوالنون مصری*. مجله ادب فارسی. سال پنجم، ش ۱۵. صص ۱۴۱-۱۶۰.
- مدرس، فاطمه، شفق، اسماعیل و امید یاسینی. (۱۳۹۲). «تحلیل حکایات تعلیمی تذکرة الاولیا بر پایه الگوی روایی گریماس». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال پنجم. ش ۲۰. صص ۷۳-۱۰۲.
- مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*. ج پنجم. اساطیر. تهران.